

Inconsistencies in Sunni Rijāl Literature: Narrators Who Cursed the Companions with Particular Reference to Nāṣibī Narrators*

Adnan Arabi Zadeh (Corresponding Author)¹
Hamidreza Mohammadi Khorasani²

Abstract

According to Sunni principles, narrators who curse the Rightly Guided Caliphs or any of the Companions of the Holy Prophet^(s) are subject to discreditation (*al-Jarḥ*). Likewise, narrations from individuals involved in major innovations or who encourage such innovations are deemed unreliable. Nevertheless, *Nāṣibīs* and those who cursed Imam Ali^(a) have been authenticated. Moreover, Sunni scholars have included their narrations in their most authentic collections, such as the Six Reliable Tradition Collections (*al-Ṣiḥāḥ al-Sitta*), and have incorporated these narrations into their theological framework

Keywords: *Nāṣibīs*, *Nāṣibī* Narrators, Authentication, Cursing Imam Ali^(a)

Research Article

Imāmah in the Light of
the Qurʾān and Sunnah

First Year, Vol. 2, 2024

Publisher: Emamat
International Foundation

ipj.emamat.org

Received: 2024/07/03

Revised: 2024/10/03

Accepted: 2024/01/04


Published Online: 2025/01/04



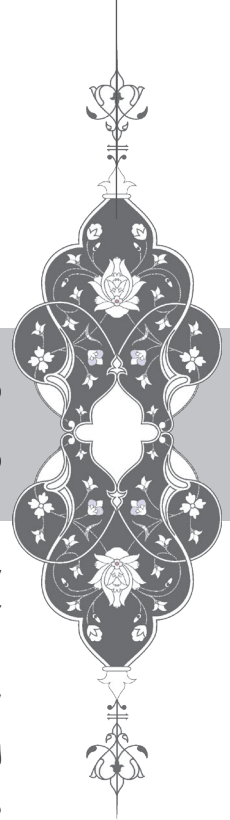
© the authors



* Cite this article: Arabi Zadeh, A. & Mohammadi Khorasani, H. (2024). Inconsistencies in Sunni Rijāl Literature: Narrators Who Cursed the Companions with Particular Reference to Nāṣibī Narrators. *Imāmah in the Light of the Qurʾān and Sunnah*, 1(2), p.7-29.

 <https://doi.org/10.22034/emamah.2025.490257.1056>

1. Level IV Graduate, Comparative Studies in Imamate, Center for Studies in Imamate, the Academic Association of Imamate, Seminary of Qom, Iran
alialialigangangan23456789@gmail.com
2. Level IV Graduate of Jurisprudence, the Academic Association of Imamate, Seminary of Qom, Iran
h.mohammadi54@gmail.com



دوگانگی اهل تسنن در جرح و تعدیل دشنام‌دهندگان صحابه با تأکید بر راویان ناصبی*

عدنان عربی زاده (نویسنده مسئول)^۱
حمیدرضا محمدی خراسانی^۲

چکیده

اندیشمندان اهل تسنن بر این باورند، راویانی که به صحابه دشنام دهند یا مرتکب بدعت کبرا شوند و یا به آن بدعت، دعوت کنند، مورد جرح و ضعف قرار می‌گیرند. از این رو راویان فراوانی را تنها به جهت نکوهش برخی صحابه تضعیف کردند؛ ولی از جهت دیگر گرفتار تناقض آشکاری شدند و راویانی را که ناصبی هستند و یا به امیرمؤمنان علیه السلام دشنام داده‌اند، برخلاف این مبانی خود، توثیق کرده و در صحیح‌ترین منابع خود از آنها روایت نقل کرده‌اند. هدف این مقاله آن است تا شماری از راویان ناصبی که مورد توثیق اندیشمندان اهل تسنن قرار گرفته‌اند، نام ببرد و سرانجام دوگانگی آنها در جرح و تعدیل دشنام‌دهندگان صحابه به ویژه راویان ناصبی را به اثبات برساند و این دوگانگی آنها را آشکار سازد.

واژگان کلیدی: نواصب، راویان ناصبی، توثیق، سب امیرمؤمنان، صحابه

مقاله پژوهشی

دوفصلنامه امامت
در پرتو قرآن و سنت

سال اول، شماره ۲، ۱۴۰۳

ناشر: بنیاد
بین‌المللی امامت

ipj.emamat.org

دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۱۳

بازنگری: ۱۴۰۳/۰۷/۱۲

پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۵

انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۱۰/۱۵



© نویسندگان

* استناد به این مقاله: عربی زاده، عدنان؛ محمدی خراسانی، حمیدرضا (۱۴۰۳)، دوگانگی اهل تسنن در جرح و تعدیل دشنام‌دهندگان صحابه با تأکید بر راویان ناصبی، امامت در پرتو قرآن و سنت، ۲(۱)، ص ۷-۲۹.

<https://doi.org/10.22034/emamah.2025.490257.1056>

۱. دانش‌آموخته سطح چهار امامت تطبیقی، مرکز تخصصی امام‌شناسی، انجمن علمی امامت حوزه، قم، ایران.

alialialigangan23456789@gmail.com

۲. دانش‌آموخته سطح چهار و درس خارج حوزه علمیه قم، انجمن علمی امامت حوزه، قم، ایران.

h.mohammadi54@gmail.com





۱. مقدمه

از بین تمامی صحابه پیامبر ﷺ، امیرمؤمنان علیه السلام قرب و منزلت ویژه‌ای نزد خداوند و رسول ایشان دارد؛ به گونه‌ای که هیچ‌کس را نمی‌توان با ایشان قیاس کرد. فضائلی که در حق ایشان وارد شده، در حق هیچ‌کس دیگری نقل نشده است. در همین راستا، ابن عباس می‌گوید:

سی صد آیه در حق امیرمؤمنان علیه السلام نازل شده است و هر آیه‌ای که در آن «یا ایها الذین آمنوا» باشد، امیرمؤمنان برترین و والاترین مصداق آن است. خداوند متعال هر کدام از اصحاب را با نکوهشی ذکر کرده، جز امیرمؤمنان علیه السلام که تنها با ستایش ذکر کرده است (حلبی، ۱۴۲۷: ۲/۲۸۳).

احمد بن حنبل معتقد است، برای هیچ‌کسی همانند امیرمؤمنان علیه السلام فضایل با سندهای صحیح نقل نشده است (ابن جوزی، ۱۴۰۹: ۲۱۹). با این وجود، بزرگان اهل تسنن از جمله عالمان رجالی از این مرتبه ویژه ایشان غافل شده و در توثیق و تضعیف راویان ناصبی دچار دوگانگی روشنی شده و مبانی خود را زیر پا قرار نهاده‌اند و امیرمؤمنان علیه السلام را حتی به اندازه یک صحابی عادی به حساب نیاورده‌اند.

هدف این پژوهش، بیان دوگانگی اهل تسنن در تضعیف راویان دشنام‌دهنده به صحابه و توثیق دشنام‌دهندگان به امیرمؤمنان علیه السلام است تا در این راستا، به این پرسش پاسخ دهد که آیا این دوگانگی بنیادی علمی دارد یا برگرفته از تعصبات فرقه‌ای و حزبی است؟

۲. مبانی اهل تسنن در توثیق و تضعیف دشنام‌دهندگان صحابه

براساس قواعد رجالی اهل تسنن، راویان ناصبی باید مورد جرح و رد قرار گیرند و روایات آنان بی‌ارزش هستند. یکی از عواملی که به تضعیف راویان منجر می‌شود، «بدعت» است. بدعت به معنای ایجاد چیزی در دین که در عهد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبوده است (بخاری، ۱۴۲۲: ۲/۶۳۰). بنابراین، اگر کسی چیزی ایجاد کند که در دین نبوده و یا چیزی از دین کم کند، گرفتار بدعت شده است. اهل تسنن بدعت را

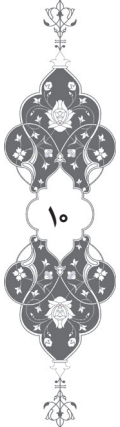


به اقسامی تقسیم کرده‌اند که برخی از آنها موجب جرح راوی می‌شود و برخی از آنها سبب ضعف او نمی‌شود. از این بین شمس‌الدین ذهبی دو گونه بدعت را بیان می‌کند؛ نخست، «بدعت صغرا»، همچون افرادی که تشیع بدون غلو داشته باشند و در این میان، تابعان و تابعانِ تابعانِ فراوانی موصوف به این وصف‌اند و در صورت رد روایات آنان، احادیث چشم‌گیری از پیامبر خدا ﷺ از بین رفته که موجب مفسده است. دوم، «بدعت کبرا» همچون کسی که رافضی بوده و یا در آن غلو کند. همچنین کسی که ابوبکر و عمر را تنقیص و مردم را به سوی رافضی‌گری دعوت کند که در این صورت، به روایات این‌گونه راویان احتجاج نمی‌شود (ذهبی، ۱۳۸۲: ۵/۱ و ۶). ابومحمد بشار بن عواد در تعلیق بر کلام ذهبی که یکی از نواصب را توثیق کرده بود، گفته است:

این کلام را از ذهبی نمی‌پذیریم. چگونه امکان دارد که ناصبی ثقه باشد؟ ... چگونه می‌شود که تنقیص ابوبکر و عمر سبب جرح راوی شود، ولی تنقیص امیرمؤمنان علیه السلام دلیل بر تضعیف راوی نشود؟! (مزنی، ۱۴۰۰: ۵/۵۷۹)

بر این اساس کسانی که امیرمؤمنان علیه السلام را تنقیص می‌کنند، لازم است روایات آنان رد شود؛ به این بیان که بر مبنای اهل سنت، امیرمؤمنان علیه السلام همانند ابوبکر و عمر از خلفای راشدین آنهاست؛ وگرنه ابوبکر و عمر ویژگی خاصی از بین آن خلفا ندارند. کلام دیگر عالمان اهل تسنن که در سطور پیش‌رو خواهد آمد، شواهدی بر ادعای یاد شده هستند.

سیوطی یکی دیگر از بزرگان اهل تسنن در علم رجال، می‌نویسد: «کسانی که سب سلف و صحابه کنند، روایات آنها مورد قبول واقع نمی‌شوند (سیوطی، بی‌تا: ۳۸۶/۱). در همین راستا، عبدالله بن مبارک، حدیث عمرو بن ثابت را به جهت دشنام دادن به صحابه، مردود دانسته و به رهاکردن آن دستور داده است (ابن شاهین، ۱۴۰۹: ۱/۱۴۱). بر این اساس، روایات نواصب یا کسانی که صحابه را سب کنند، پذیرفته نیست و مردود است. همچنین روایت آنانی که به امیرمؤمنان علیه السلام، یکی از شاخص‌ترین



صحابه پیامبر خدا ﷺ، توهین کنند، در زمره ناصبیان قرار می‌گیرند و از این رو، روایتشان قبول نیست. علی بن نایف شحود نیز در زمره کسانی است که در این باره اظهار نظر کرده است. وی می‌نویسد:

عجلی و سایر محدثان اهل تسنن روایت هیچ فردی را به جهت عقاید او رها نمی‌کنند؛ بلکه ملاک آنان (در توثیق و تضعیف) بر راستگویی، عدالت و ضبط بوده است. اگر روای این شرایط را داشته، روایات او تصدیق می‌شود؛ مگر اینکه بدعت او به کفر یا دروغگویی او منجر شود که در این صورت، روایات او پذیرفته نمی‌شوند (شحود، بی تا: ۱۱۶/۲).

بدون شک دشمنی با امیرمؤمنان علیه السلام کفر است؛ زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: هر کس علی را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست بدارد، خدا را دوست داشته است و هر کس که با علی علیه السلام دشمنی کند، با من دشمنی کرده است و هر که با من دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده است (هیثمی، ۱۴۱۴: ۱۳۲/۹، ح ۱۴۷۵۷؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۱۴۱/۳، ح ۴۶۴۸).

حال آیا اگر کسی با خدا و رسولش دشمنی کند، کافر نمی‌شود؟

یحیی بن معین در شرح حال تلید بن سلیمان محاربی گفته است: «او دروغگو است. به عثمان دشنام می‌داد». وی در ادامه به یک قاعده کلی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «هر کس که عثمان یا یکی از صحابه را دشنام دهد، دجال است و حدیث آن نباید نوشته شود و لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر او باد» (مزی، ۱۴۰۰: ۳۲۲/۴).

از دیگر ادله‌ای که تضعیف راویان ناصبی را به اثبات رسانده و رتبه آنان را بسازد دروغگویان جاعل حدیث می‌داند، هم‌سانی ناصبی با منافق است. منافقانی که از سوی خداوند بر دروغگوبودن آنان شهادت داده شده است: «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» (منافقون: ۱). در بیان یکسانی منافق و ناصبی - به اختصار - می‌توان گفت که براساس روایات، یکی از شاخصه‌های نفاق، دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام است. در همین راستا، مسلم نیشابوری در باب مناقب امیرمؤمنان علیه السلام آورده که ایشان فرمود:

سوکند به آن کسی که دانه را شکافت و انسان را خلق نمود! پیامبر خدا ﷺ
با من عهد کرد که هیچ‌کسی جز مؤمن مرا دوست نمی‌دارد و هیچ‌کسی جز
منافق با من دشمن نمی‌شود (نیشابوری، بی‌تا: ۸۶/۱).

احمد بن حنبل، صاحب یکی از چهار فرقه فقهی اهل سنت، به نقل از عبدالله
بن حنطب آورده است که پیامبر خدا ﷺ در روز جمعه، ضمن ایراد خطبه‌ای فرمود:
ای مردم، شما را به محبت به صاحب قربای من؛ یعنی برادر و پسر عموی
من علی بن ابی طالب علیه السلام، توصیه می‌کنم. همانا که جز مؤمنان، کسی او
را دوست نمی‌دارد و جز منافقان کسی با ایشان دشمنی نمی‌ورزد. هر که
او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که با ایشان دشمنی کند، با من
دشمنی کرده است و هر که با من دشمنی کند، خداوند متعال او را عذاب
خواهد کرد (ابن حنبل، ۱۴۰۳: ۲/۶۲۲، ح ۱۰۶۶).

همچنین احمد بن حنبل از ابوسعید خدری نقل می‌کند که او گفت: «تنها
راهی که به وسیله آن منافقان انصار را می‌شناختیم، دشمنی آنان با امیرمؤمنان علی
بن ابی طالب علیه السلام بود» (همان: ۵۷۹/۲). از ابوالزبیر نیز نقل کرده که می‌گوید: «به جابر
گفتم: علی علیه السلام نزد شما چگونه بود؟ گفت: ایشان از برترین انسان‌هاست و منافقان
را از دشمنی با ایشان می‌شناختیم» (همان: ۶۷۱/۲).

باتوجه به منافق بودن نواصب، لازم است که آنان تضعیف، بلکه تکذیب شوند؛
زیرا خداوند متعال به دروغگویی آنان شهادت داده است و اضافه بر آن، به نبی
مکرم علیه السلام فرموده است: ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و در برابر آنها
روش سخت و خشنی در پیش گیر! جایگاهشان دوزخ است که بدترین سرنوشت
و جایگاه است (توبه: ۷۳). پس چنین افرادی نه تنها نباید روایات آنان پذیرفته شود،
بلکه باید با آنان جهاد کرد.

ممکن است گفته شود اگرچه دشمنی با امیرمؤمنان علیه السلام نفاق است؛ ولی نفاق
درجاتی دارد و معلوم نیست که دشمن امیرمؤمنان در بدترین درجات باشد. در پاسخ



باید گفت، اگر کسی با امیرمؤمنان علیه السلام دشمنی کند، به قطع در بدترین درجات نفاق و یا به عبارتی در بدترین درکات جهنم قرار خواهد گرفت؛ زیرا دشمنی با امیرمؤمنان علیه السلام برابر با دشمنی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، بلکه دشمنی با خداوند متعال است (هیتمی، ۱۴۱۷: ۳۶۰/۲؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۱۴۱/۳). همچنین ابن مردویه و ابن عساکر در تفسیر آیه **﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾** به نقل از ابوسعید خدری آورده‌اند که به واسطه دشمنی منافقان با امیرمؤمنان علیه السلام، به نفاق آنها پی خواهی برد (سیوطی، بی تا: ۵۰۴/۷). اگر به آیات قبل از آیه یادشده که در سیاق آن قرار گرفته‌اند، دقت شود، به وضوح نمایان خواهد شد که دشمنان امیرمؤمنان علیه السلام در بدترین نوع نفاق غوطه‌ور شده‌اند. حق تعالی فرموده است: **﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ * وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرْبِنَاكُمَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ﴾** (محمد: ۲۹-۳۰). شاهد دیگری که مدعای یادشده را ثابت می‌کند، روایاتی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «دروغ گفته است کسی که گمان کند مرا دوست می‌دارد، درحالی‌که با تو [امیرمؤمنان علیه السلام] دشمنی داشته باشد.» متقی هندی این روایت را از عمر نقل کرده است (متقی هندی، ۱۴۰۱: ۱۲۳/۱۳). همچنین ابوبکر آجری همانند این حدیث را از انس بن مالک نقل کرده است (ابوبکر آجری، ۱۴۲۰: ۲۰۶/۴). ابن سمعون نیز همانند این حدیث را از جابر بن عبدالله نقل کرده است (ابن سمعون واعظ، ۱۴۲۳: ۲۱۳/۱). بدین ترتیب نمی‌توان از حیث سند به این روایت اشکال کرد و لازم است که راویان ناصبی تضعیف و تکذیب شوند و روایات آنان بی‌ارزش هستند.

۳. توثیق نواصب

براساس مبانی اهل سنت، همان‌گونه که دشنام‌دهندگان به ابوبکر، عمر و یا عثمان مورد جرح قرار می‌گیرند، پس باید نواصب و دشنام‌دهندگان به امیرمؤمنان علیه السلام نیز جرح شوند؛ ولی نه تنها این اتفاق رخ نداده است، بلکه در صحیح‌ترین کتاب‌های ایشان مانند صحاح شش‌گانه و کتب معتبر دیگر، به نقل روایات آنان پرداخته شده است و گاهی نیز به وثاقت آنان تصریح شده است. اینک در حد این پژوهش، به

ناصبی‌هایی که مورد توثیق اهل تسنن قرار گرفته‌اند، اشاره می‌شود.

۳-۱. لمآزة بن زبار ازدی

لمآزة در جنگ جمل علیه امیرمؤمنان علیه السلام شرکت کرد و به صراحت می‌گفت: «چگونه علی را دوست بدارم حال آنکه در یک روز شش هزار نفر را کشت» (مزی، ۱۴۰۰: ۲۵۱/۲۴). همچنین دشنام‌های فراوانی به امیرمؤمنان علیه السلام می‌داد. به او گفته شد: چرا علی علیه السلام را سب می‌کنی؟ گفت: چرا او را دشنام ندهم، حال آنکه در یک روز ۲ هزار و پانصد نفر از قوم ما را کشت (عسقلانی، ۱۳۲۶: ۴۵۸/۸)؟ او در مدح یزید می‌گفت: «بر یزید وارد شدیم، درحالی‌که شراب می‌خورد و به یک باره باد شدیدی آمد و خیمه او را از جای خود بر کند و ناگهان دیدیم که قرآن در دست گرفته و می‌خواند!» (همان: ۱۴۶/۳) ابن حجر در تعلیقی بر کلام ابولبید می‌نویسد: «شیعه در دشمنی با این ناصبی یزیدی ملامت نمی‌شود؛ چراکه تنقیص امیرمؤمنان علیه السلام کرده و مناقب یزید را نقل می‌کند (همان)؛ ولی اهل تسنن برخلاف قواعد یادشده، این ناصبی را نیز توثیق کرده‌اند (همان: ۴۵۸/۸).

۳-۲. عبدالله بن زبیر

عبدالله بن زبیر یکی از خلفای اهل سنت است (سیوطی، ۱۴۲۵: ۱۶۰). اهل حجاز پس از مرگ یزید با او برای خلافت بیعت کردند (خطیب بغدادی، ۱۹۸۰: ۲۰/۱) و مدت خلافت او نه سال بود (زرکلی، ۲۰۰۲: ۸۷/۴). وی علاوه بر اینکه خلیفه اهل تسنن است، از صحابه نیز می‌باشد (ذهبی، ۱۴۰۵: ۳۶۳/۳-۳۶۶). همچنین بخاری، مسلم و دیگر مؤلفان صحاح شش‌گانه از او روایت نقل کرده‌اند (همان: ۳۶۳)؛ ولی این شخص از دشمنان سرسخت اهل بیت علیهم السلام بوده است. امیرمؤمنان علیه السلام درباره او و پدرش زبیر می‌فرماید: «همواره زبیر از ما اهل بیت علیهم السلام بود تا اینکه فرزند او (عبدالله) به دنیا آمد» (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۹۰۶/۳). یعنی عبدالله بن زبیر سبب انحراف زبیر از امیرمؤمنان علیه السلام شد؛ به گونه ای که زبیر وارد جرگه نواصب شد و علیه حضرت شمشیر کشید.



عبدالله بن زبیر همچون پدر خود علیه امیرمؤمنان علیه السلام شمشیر کشید؛ بلکه پا را فراتر از این گذاشت. عایشه پیش از جنگ جمل به منطقه ای رسید که در آن آب بود و سگان آن آب بر عایشه و لشکرش پارس کردند. عایشه از آنها پرسید، این چه آبی است؟ گفتند: آب حوآب است. آنگاه عایشه شیون کرد و تصمیم بر برگشت گرفت و حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله را یاد کرد که آن حضرت به عایشه تذکر داده بودند که بر حذر باش از اینکه سگان حوآب بر تو پارس کنند. ولی عبدالله بن زبیر به دروغ، نام حوآب را از آن آب تکذیب کرد و پیوسته به عایشه توصیه می کرد که از جنگ با امیرمؤمنان علیه السلام منصرف نشود (ابن اثیر، ۱۴۱۷: ۵۷۳/۲). عمل دیگری که بر ناصبی گری عبدالله بن زبیر تأکید دارد، این است که وقتی آتش جنگ بین او و مختار برافروخته بود، حسن فرزند محمد بن حنفیه را زندانی کرد و درصدد قتل او بود تا اینکه حسن به وسیله حیلۀ ای خود را از آن زندان نجات داد. سپس عبدالله بن زبیر تمام بنی هاشم را در یک زندان قرار داد و تصمیم به آتش زدن آنها گرفت که مختار آنها را از دست او نجات داد. مسعودی نقل می کند که عروۀ بن زبیر برای برادر خود عبدالله در محاصره کردن بنی هاشم در شعب و جمع آوری هیزم جهت سوزاندن آنان، این عذر را می آورد که مسلمانان اختلاف نکنند و باهم متحد باشند و در اطاعت او وارد شوند؛ همان گونه که عمر با بنی هاشم هنگامی که از بیعت با ابوبکر خودداری کردند، انجام داد. همانا که او هیزم را جمع کرد تا خانه را بر آنان بسوزاند (ابن ابی الحدید، بی تا: ۱۴۷/۲۰).

عبدالله بن زبیر به شدت دشمنی خود با اهل بیت علیهم السلام اذعان کرده است. وی به ابن عباس گفت: «من چهل سال است که بغض شما اهل بیت علیهم السلام را در دل خود کتمان کرده ام» (همان: ۶۳/۱). او حتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز دشمنی داشته است. عبدالله قاسمی نوشته است: «شدیدترین مردم در دشمنی با اهل بیت علیهم السلام بوده و در چهل جمعه صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله را حذف کرده بود» (قاسمی، بی تا: ۴۱). اضافه بر این، ذهبی آورده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حال حجامت بودند که عبدالله بن زبیر نزد ایشان آمد. پس از حجامت، پیامبر صلی الله علیه و آله خون خود را به او دادند و به او فرمودند:

آن را در جایی بریز که هیچ کس تو را نبیند. عبدالله بن زبیر پس از اینکه از محضر پیامبر مرخص شد، آن خون را خورد؛ پس هنگامی که برگشت، پیامبر ﷺ از او درباره خون پرسید؟ او گفت که خون حضرت را نوشید؛ پس حضرت به او فرمود: چرا آن خون را خوردی! وای به حال مردم از تو و وای به حال تو از مردم (ذهبی، ۱۴۰۵: ۳/۳۶۶).

در برخی روایات اهل تسنن آمده که ابن زبیر در مکه اظهار الحاد کرد. هنگامی که عثمان بن عفان در محاصره بود، عبدالله بن زبیر به او گفت: افراد خالصی دارم که آنها را برای تو مهیا کرده‌ام. آیا رهسپار مکه نمی‌شوید تا اینکه هر کدام که خواهد به تو ملحق شود؟ عثمان گفت: خیر. همانا که من از پیامبر خدا ﷺ شنیده‌ام که فرمودند: جوانی از قریش در مکه انحراف ایجاد می‌کند که همانند نصف گناهان مردم بر او نوشته می‌شود (هیثمی، ۱۴۱۴: ۳/۶۱۹).

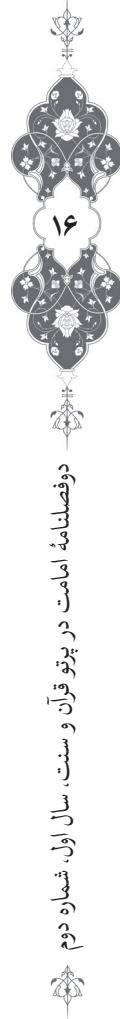
در نتیجه عبدالله بن زبیر به خاطر دشمنی با امیرالمؤمنین و اهل بیت ، نباید ثقه باشد؛ بلکه روایاتش بی‌ارزش و فاقد اعتبار خواهند بود.

۳-۳. حریر بن عثمان

حریر یکی دیگر از راویان بخاری است و احمد بن حنبل سه مرتبه برای او کلمه ثقه را به کار برده است. این در حالی است که او علیه امیرمؤمنان  در جنگ‌ها شرکت کرده و پیوسته آن حضرت را سب می‌کرده و در برائت از ایشان بی‌پروا بوده است. افراد فراوانی به ناصبی‌گری او اذعان کرده‌اند (خطیب بغدادی، ۱۴۲۲: ۹/۱۸۳؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ۴/۳۲۸). وی همیشه صبح و شام امیرمؤمنان  را هفتاد مرتبه لعن می‌کرد. به او گفته شد چرا این همه نفرت؟ گفت: زیرا او قطع‌کننده سرپدران و اجداد من بود. ابن حجر می‌گوید: او دعوت به مذهب خود می‌کرده است (عسقلانی، ۱۳۲۶: ۲/۲۴۰).

۳-۴. ابو عبدالله عکرمه بربری

عکرمه غلام ابن عباس، یکی دیگر از راویان ناصبی است که مورد توثیق عامه قرار گرفته و احمد بن حنبل و بخاری به او احتجاج کرده‌اند (ذهبی، ۱۴۱۳: ۳/۱۱۰). در حالی که



دروغگویی او بین عام و خاص مشهور بود؛ به گونه‌ای که یزید بن ابی‌زیاد می‌گوید: بر علی بن عبدالله بن عباس وارد شدم، درحالی‌که عکرمه را با بند بسته بود. گفتم: این چه وضعی است؟! گفت: او بر پدرم دروغ می‌بندد (همان: ۱۰۶-۱۱۲). علاوه بر دروغگویی، با خوارج هم عقیده بوده است. پدر بزرگ یعقوب حضرمی می‌گوید: «عکرمه بر در مسجد ایستاد و گفت: در آن کسی غیر از کفار نیست» (همان). بنابراین، وی نیز بدون تردید در شمار نواصب قرار دارد؛ اما روایات وی از سوی برخی عالمان اهل سنت پذیرفته شده است.

۳-۵. نعیم بن ابی هند

نعیم بن ابی هند علاوه بر اینکه از راویان ثقه نزد اهل تسنن است (ذهبی، ۱۳۸۲: ۲۷۱/۴) جزو راویان صحیح مسلم نیز قرار دارد؛ درحالی‌که او ناصبی بوده و به امیرمؤمنان علیه السلام دشنام می‌داده است. به ثوری گفته شد چرا از او روایت نقل نمی‌کنید؟ او گفت: چون دشنام به امیرمؤمنان علیه السلام می‌داد (همان).

۳-۶. عبدالله بن سالم اشعری حمصی

عبدالله بن سالم نیز یکی دیگر از راویان ناصبی است (ذهبی، ۱۴۱۳: ۵۵۵/۱؛ فالوجی، بی‌تا: ۳۱۰) که پیوسته علی بن ابی طالب علیه السلام را سب می‌کرده است (جمعی از نویسندگان، ۲۰۰۱: ۳۵۸/۲) و علاوه بر آن، به حضرت تهمت می‌بست و می‌گفت: علی علیه السلام در قتل ابوبکر و عمر دست داشته است (مزی، ۱۴۰۰: ۵۵۰/۱۴). این ناصبی نیز همانند دیگر نواصب از جانب عالمان اهل تسنن توثیق شده و از راویان بخاری است (همان، ۵۴۹/۱۴).

۳-۷. ابوقلابه عبدالله بن زید

ابوقلابه عبدالله بن زید یکی دیگر از راویان ناصبی است (فالوجی اثری، بی‌تا: ۷۴۵/۲) که امیرمؤمنان علیه السلام را نکوهش می‌کرد و هیچ حدیثی از ایشان نقل نکرد (مزی، ۱۴۰۰: ۵۴۹/۱۴). با این وجود، مؤلفان صحاح شش‌گانه از او روایت نقل کرده‌اند (ذهبی، ۱۴۰۵: ۴۶۸/۴).

۸-۳. اسحاق بن سوید عدوی

یکی از نواصبی که مورد توثیق بیشتر بزرگان عامه قرار گرفته، اسحاق بن سوید عدوی است (مزی، ۱۴۰۰: ۴۳۳/۲). بخاری نیز از او روایت نقل کرده است (سیوطی، بی تا: ۳۸۸/۱)؛ ولی او امیرمؤمنان علیه السلام را دوست نمی داشت و ایشان را به شدت تنقیص می کرد (عسقلانی، ۱۳۲۶: ۲۳۶/۱).

۹-۳. اسد بن موسی بن ابراهیم اموی

یکی دیگر از محدثان که به «اسد السنة» ملقب است و در درجه امام و حافظ از وی یاد می شود (ذهبی، ۱۴۰۵: ۱۰/ص ۱۶۲) اسد بن موسی بن ابراهیم مروانی است. این راوی نیز ناصبی بوده است (عینی، ۱۴۲۷: ۳/۵۰۴؛ فالوجی، بی تا: ۴۸/۱؛ عسقلانی، ۱۴۰۶: ۱۰۴/۱) و با این وجود، مورد وثوق قرار گرفته است.

۱۰-۳. اسماعیل بن سمیع حنفی

یکی دیگر از راویانی که مورد توثیق اهل تسنن قرار گرفته، اسماعیل بن سمیع است. مسلم، ابوداود و نسایی از او روایت نقل کرده اند (مزی، ۱۴۰۰: ۱۰۹/۳)؛ درحالی که او از خوارج بوده و نسبت به امیرمؤمنان کینه داشته است (همان: ابن قلیج، ۱۴۲۲: ۱۷۸/۲).

۱۱-۳. حجار بن ابجر عجلی

از دیگر نواصبی که به وسیله اهل سنت توثیق شده، حجار بن ابجر است (ابن قطلوبغا، ۱۴۳۲: ۳۰۸/۳؛ ابن حبان، ۱۳۹۳: ۱۱۱/۲؛ بغدادی، ۱۴۱۰: ۲۵۰/۶). حال آنکه او ناصبی بوده و او از جمله کسانی است که برای آمدن امام حسین علیه السلام به سوی کوفه، نامه نوشت (ابن اثیر، ۱۴۱۷: ۱۳۳/۳)؛ اما به عهد خود وفا نکرد و از عمال عبیدالله بن زیاد شد؛ بلکه مردم کوفه را از لشکریان شام می ترساند تا آنها را از نصرت مسلم بن عقیل و امام حسین علیه السلام منصرف کند (همان: ۱۴۲/۳). همچنین امام حسین علیه السلام در روز عاشورا با صدای بلند فرمودند: «ای شبث بن ربعی، ای حجار بن ابجر، ای قیس بن اشعث و ای زید بن حارث! مگر شما جهت قدوم من به سوی خود، نامه ننوشتید؟ آنها گفتند: خیر

نوشتیم. حضرت فرمود: بلکه نوشتید» (همان: ۱۷۰). بدون شک کسی که در قتل امام حسین علیه السلام شرکت داشته باشد، ناصبی است.

۱۲-۳. ثور بن یزید حمصی

از دیگر راویانی که مورد توثیق عامه قرار گرفته، ثور بن یزید حمصی است (مزی، ۱۴۰۰: ۴۲۲/۴)؛ ولی او ناصبی بود (فالوجی، بی تا: ۸۴) و پدر بزرگش که «زیاد» نام داشت، در جنگ صفین همراه معاویه بود و امیرمؤمنان علیه السلام او را کشت. هنگامی که نام امیرمؤمنان علیه السلام به زبان آورده می شد، او می گفت: مردی که جد من را کشت، دوست نمی دارم (مزی، ۱۴۰۰: ۴۲۱/۴). او نزد جماعتی می نشست که سب امیرمؤمنان علیه السلام می کردند؛ ولی او به حضرت دشنام نمی داد (همان، ۴۲۷).

۱۳-۳. ربیعه بن یزید سلمی

یکی دیگر از کسانی که رابطه خوبی با امیرمؤمنان علیه السلام نداشت و به ایشان دشنام می داد، ربیعه بن یزید سلمی است (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۴۹۳/۲؛ صفدی، ۱۴۲۰: ۶۰/۱۴)؛ درعین حال او صحابی و ثقة است (بخاری، بی تا: ۲۸۰/۳؛ ابن حبان، ۱۳۹۳: ۳۱۵/۱؛ صفدی، ۱۴۲۰: ۶۰/۱۴).

۱۴-۳. زیاد بن علاقه

از دیگر راویانی که مورد توثیق بزرگان اهل تسنن قرار گرفته، زیاد بن علاقه است. تمام مؤلفان صحاح شش گانه از او روایت نقل کرده و او را ثقة دانسته اند (ذهبی، ۱۴۰۵: ۲۱۵/۵). این در حالی است که او از منحرفان از اهل بیت علیهم السلام و ناصبی بوده است (عسقلانی، ۱۳۲۶: ۳۸۱/۳؛ ابن قلیج، ۱۴۲۲: ۱۱۷/۵؛ سهارنفوری، ۱۴۲۷: ۵۱۷/۷).

۱۵-۳. زیاد بن جبیر بن حیه

یکی دیگر از راویانی که عموم صحاح شش گانه از او روایت نقل کرده اند، زیاد بن جبیر است (عسقلانی، ۱۳۲۶: ۳۵۷/۳)، ولی درعین حال او ناصبی بود و به امام حسن و



امام حسین علیه السلام ناسزا می‌گفت (همان: ۳۵۸).

۱۶-۳. ابوالعباس سائب بن فروخ ضریر

یکی دیگر از روایان مورد توثیق اهل تسنن و عموم مؤلفان صحاح شش‌گانه، سائب بن فروخ است (مزی، ۱۴۰۰: ۱۹۰/۱۰). در عین حال او ناصبی بود (ابن عقیل، بی‌تا: ۸۱) همچنین او به امویان متمایل بوده است. وی درباره خود و ابوالطفیل که شیعه بود، شعری را به این مضمون سروده است: «به جان تو سوگند که من و ابوالطفیل اختلاف داریم (در محبت به امیرمؤمنان علیه السلام) و خدا گواه بر این است / قطعاً به وسیله محبت به ابوتراب علیه السلام گمراه شدند. آن‌گونه که یهود از حق گمراه شدند» (حموی، ۱۴۱۴: ۳۵۸/۳).

۱۷-۳. ابوعبدالرحمن عبدالله بن حبيب بن ربيعة سلمی

از دیگر روایان ثقه نزد اهل تسنن، عبدالله بن حبيب سلمی است (مزی، ۱۴۰۰: ۴۰۹/۱۴)؛ حال آنکه او عثمانی و ناصبی بود. اگرچه وی در صفین همراه امیرمؤمنان علیه السلام بود؛ ولی پس از جنگ ایشان را رها کرد و عثمانی شد (عسقلانی، ۱۳۲۶: ۱۸۴/۵). از جمله اهانت‌های او این بود که می‌گفت، چیزی که سبب جرأت امیرمؤمنان علیه السلام بر ریختن خون مردم شد، فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله به اهل بدر است که هر عملی که انجام دهند، خداوند متعال آنها را می‌آمرزد (بخاری، ۱۴۲۲: ۷۶/۴). آیا چنین باورهایی، اهانت به امیرمؤمنان علیه السلام نیست؟ آیا ایشان به ناحق خون لشکریان معاویه، عایشه و خوارج را ریخته است؟ آیا کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را تأیید کند و فرمان به یاریش دهد، به ناحق خون مردم را تباه می‌کند؟ (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۱۵۰/۳)

۱۸-۳. عمران بن حطان

یکی دیگر از روایانی که بخاری، ترمذی و ابوداود از او روایت نقل کرده‌اند، عمران بن حطان است (ذهبی، ۱۴۰۵: ۲۱۴/۴). او از بزرگان خوارج بود و با یکی از زنان خارجی ازدواج کرد و گفت او را از عقایدش برمی‌گردانم؛ ولی خود تغییر عقیده داد و با خوارج هم عقیده شد (همان). او کسی است که در مدح ابن ملجم برای به شهادت رساندن

امیرمؤمنان علیه السلام شعر گفته است: «ضربتی که از دست مرد پرهیزکاری که در راه خشنودی خداوند عرش فرود آورد / من هرگاه از او یاد می‌کنم پندارم که میزان عمل او نزد خدا از همه آفریدگان سنگین‌تر است / چه گرامی مردانند آن گروهی که در شکم خاک مدفونند و هرگز دین خود را با ظلم و ستم و تجاوز نیامیختند / آفرین خدا بر آن مرد از قبیلۀ مراد که با دست خود خون مردی را ریخت که بدترین انسان‌ها بود / او با ضربتی که شبانگاه بر فرق او وارد آورد، خود را از همه گناهان گذشته پاک ساخت» (همان: ۲۱۵).

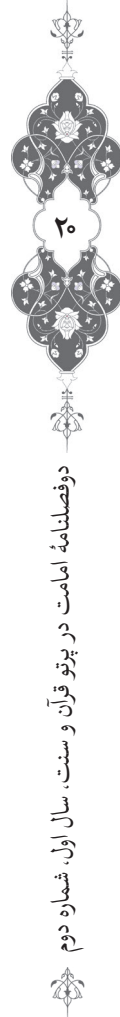
۱۹-۳. قیس ابن ابی حازم

از دیگر راویانی که مورد توثیق بزرگان اهل تسنن قرار گرفته و عموم مؤلفان صحاح شش‌گانه از او روایت نقل کرده‌اند، قیس بن ابی حازم است (مزی، ۱۴۰۰: ۱۰/۲۴). او عثمانی و ناصبی بود (ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲: ۱۲۸۶/۳؛ ابن‌اثیر، ۱۴۱۵: ۴۴۲/۴) و امیرمؤمنان علیه السلام را نکوهش می‌کرد (ذهبی، ۱۴۰۵: ۱۹۹/۴؛ مزی، ۱۴۰۰: ۱۴/۲۴).

۲۰-۳. محمد بن اسماعیل بخاری

یکی دیگر از محدثان اهل تسنن که نیازی به اثبات وثاقت او نیست و کتاب او، برترین کتاب اهل تسنن به می‌شمار می‌رود، محمد بن اسماعیل بخاری است. بدون تردید او یکی از نواصبی است که در ناصبی‌گری، شدت داشته است. وی در صحیح خود به نقل از ابن عمر آورده که صحابه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، برترین صحابی را ابوبکر و پس از او عمر و سپس عثمان می‌دانستند و پس از عثمان، تفاضلی بین اصحاب قائل نمی‌شدند (بخاری، ۱۴۲۲: ۱۴/۵). آیا نقل چنین روایتی نشان از انکار و کتمان فضایل امیرمؤمنان علیه السلام توسط بخاری ندارد؟! از دیگر ادله‌ای که ناصبی‌گری بخاری را ثابت می‌کند، انکار امیرمؤمنان علیه السلام به عنوان خلیفه چهارم است و سال‌های حکومت ایشان را سال‌های فتنه می‌داند. او از نافع نقل کرده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله ده سال در مدینه بودند؛ سپس فوت کردند و آنگاه ابوبکر دو سال و هفت ماه خلیفه بود و پس از او عمر ده سال و پنج ماه بود و عثمان



دوازده سال و پس از او چهار سال فتنه بین امیرمؤمنان علیه السلام و معاویه بود. آنگاه معاویه حدود بیست سال حکومت کرد و بعد از او یزید حدود چهار سال حکومت کرد (بخاری، ۱۳۹۷: ۱/۳۵۰).

جالب اینکه او به خلافت امیرمؤمنان علیه السلام اقرار نمی‌کند؛ با اینکه روایات متعددی نزد آنان نقل شده که خلافت سی سال است؛ ولی خلافت کسی مانند یزید بن معاویه را می‌پذیرد! ابراهیم متناوی دربارهٔ حدیث «خلافت سی سال است» می‌گوید: احمد بن حنبل از آن عالمانی است که در تمسک به این حدیث و مدلول آن شدت داشت و در این باره اقوال متعدد و مشهوری دارد که با استدلال به این حدیث، آن نواصبی که منکر خلافت امیرمؤمنان علیه السلام (به عنوان خلیفهٔ چهارم) می‌شدند، رد می‌کند و می‌گفت امیرمؤمنان علیه السلام از خلفا است (متناوی، بی تا: ۴۴).

بدین ترتیب براساس کلام ابراهیم متناوی، بخاری یکی از نواصب است. اضافه بر آن، روایتی نقل کرده که مورد آموزش قرارگرفتن یزید بن معاویه را اثبات می‌کنند. وی می‌نویسد ام حرام از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است که می‌فرمودند: نخستین لشکر از امتم که به سوی دریا به جهاد می‌روند، همانا مغفرت برای آنها واجب شده است. او گفت: من نیز در بین آنها خواهم بود؟ حضرت فرمود: آری! سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: نخستین لشکری که از امتم به شهر قیصر، جهاد انجام می‌دهند، بخشیده شده‌اند (بخاری، ۱۴۲۲: ۴/۴۲۴). این حجر در شرح این روایت و به نقل از ابن مهلب می‌نویسد:

در این حدیث فضیلتی برای معاویه است؛ زیرا او نخستین کسی بود که از سوی دریا به جهاد رفت و همچنین فضیلتی برای یزید است؛ زیرا او نخستین کسی بود که با مدینه قیصر (قسطنطنیه) به جهاد پرداخت (عسقلانی، ۱۳۷۹: ۶/۱۰۲).

احمد بن صدیق غماری به ناصبی‌گری بخاری اذعان کرده است. وی می‌گوید: چقدر بخاری از افرادی روایت کرده که هیچ‌کس از آنها روایت نکرده است. او خالی از ناصبی‌گری و نفرت از اهل بیت علیهم السلام نیست، آن‌گونه که از امامان

آنها روایت نقل نکرده، درحالی که از دشمنان آنان روایت کرده است (غماری،
۱۹۹۶/۱/۳۹۲).

عبدالعزیز غماری نیز به انحراف بخاری از اهل بیت علیهم السلام اقرار کرده است. او
می گوید:

آیا این تعجب آور نیست؛ بلکه آیا از کفر و گمراهی نیست که عکرمه بربری،
حریز بن عثمان و عمران بن حطان از رجال بخاری باشند؛ ولی امامان از
اهل بیت نبوی همچون امام صادق علیه السلام و حسن بن زید از ضعفا و متروکین
قرار گیرند؟! (غماری، بی تا: ۹).

۴. چرایی رفتار دوگانه اهل سنت با سب کنندگان خلفا

این مسئله که راویان ناصبی باید جرح و تضعیف شوند، ولی توثیق شده اند، نشانگر
آن است که بزرگان اهل تسنن به دنبال شناخت حق نیستند؛ بلکه براساس هوا
و هوس و تعصب مذهبی و قبیله ای جرح و تعدیل می کنند. با اینکه روایت های
بسیاری در ستایش امیرمؤمنان علیه السلام وارد شده است، ولی اهل تسنن به آن ملتزم
نشده اند. بدین سبب ناصبیان و دشنام دهندگان به امیرمؤمنان علیه السلام را توثیق کرده اند.
ابن جوزی می نویسد:

نزد من با ملامت ترین فقها، محدثان بزرگند؛ چراکه اگر حدیث ضعیف
مخالف مذهبشان باشد، ضعف آن حدیث را بیان می کنند؛ ولی اگر حدیث
ضعیف مخالف عقایدشان نباشد، به بیان ضعف آن نمی پردازند (ابن جوزی،
۱۴۱۵/۱:۲۳).

جالب آنکه ابن جوزی خود به همین اشکال دچار شده است؛ به طوری که
ابن عبدالهادی و ابن ملقن، وی را دچار همین مشکل دانسته اند (ابن ملقن، ۱۴۲۵: ۴۲/۲).
تاج الدین سُبکی واکاوی عقاید راوی و تأثیر آن در نسبت جرح و مجروح را مؤثر
می داند و علت آن جرح مجروح را تفاوت عقیده جرح با او دانسته است. وی در
ادامه به سخن رافعی اشاره کرده که رافعی، کینه و تعصب مذهبی را موجب جرح



فرد عادل و یا تعدیل فرد فاسق دانسته است که برای بسیاری از پیشوایان حدیث رخ داده است (سبکی، ۱۴۱۰: ۳۵؛ همو، ۱۴۱۳: ۱۲/۲). همین نگاه متعصبانه موجب شده است تا برخی همچون تاج‌الدین سُبکی و تقی‌الدین بن عبدالقادر غَزّی، ذم ذهبی درباره اشعری و مدح وی درباره حنبلی را برنتافته و اعتماد به ذم و مدح ذهبی در این باره را جایز ندانند (سبکی، ۱۴۱۳: ۲۵/۲؛ غَزّی، بی‌تا: ۶۳/۱).

احمد بن حنبل در پاسخ به پرسشی پیرامون «عمرو بن شعیب» می‌گوید: «اصحاب حدیث اگر دوست داشتند به او احتجاج می‌کنند و اگر خوش نداشتند، او را رها می‌کنند» (ابن حنبل، ۱۴۱۴: ۲۳۱). این پاسخ احمد بن حنبل که خود از پیشوایان بزرگ حدیثی اهل سنت است، حاکی از جرح و تعدیل راوی برگرفته از میل عالمان اهل سنت است نه ملاکی ساختاریافته. شوکانی نیز اقرار کرده است که اگر کسی هم‌رأی علمای جرح و تعدیل است، مورد توثیق قرار می‌گیرد و اگر برخی اعمالی که سبب جرح او می‌شوند یا کتمان می‌کنند و یا با تأویل‌های بی‌اساس توجیه می‌کنند. اما اگر کسی موافق آنها نباشد؛ فضایل آن شخص را کتمان و اعمال نکوهیده او را فاش می‌کنند. این به جهت رسوخ محبت مذهب آنها در دل‌هایشان است. از این رو، به کسانی که هم عقیده خود هستند حسن ظن پیدا کرده و متوجه نیستند که این عمل از شدیدترین نوع تعصب و قبیح‌ترین ظلم‌هاست. شوکانی در ادامه می‌گوید که گاهی این مسئله برای افرادی که یک مذهب و متفق بر یک امام پیش می‌آید. اگر به هم‌مذهبان خود به این نحو برخورد می‌کند به نظر شما با مخالفان خود به چه نحوی عمل خواهند کرد؟! (شوکانی، ۱۴۱۹: ۱۱۷) شوکانی در دوگانگی اهل تسنن در توثیق و تضعیف جای هیچ شک و شبهه‌ای قرار نداد و به صراحت اذعان کرد که نسبت به مخالفان عقیده و مذهب خود حساسیت ویژه‌ای دارند. با توجه به اینکه معمول دشنام‌دهندگان به امیرمؤمنان علیه السلام و نواصب از اهل سنت هستند، عالمان اهل تسنن نه تنها آنها را تضعیف نکرده، بلکه از آنها در صحیح‌ترین کتاب‌های خود حدیث نقل کرده‌اند؛ حال آنکه براساس مبانی یادشده، باید تضعیف، بلکه تکذیب می‌شدند.

نتیجه‌گیری

اندیشمندان اهل تسنن در جرح و تعدیل راویان، براساس مبانی خود پیش نرفته و در موارد بسیاری خود را نقض کرده‌اند؛ به ویژه در دشنام‌دهندگان صحابه، با اینکه مبانی آنها تضعیف است؛ ولی دشنام‌دهندگان امیرمؤمنان علیه السلام را توثیق کرده‌اند. تنها مبنای آنها در توثیق نواصب، تعصب مذهبی است؛ زیرا همه نواصب از مخالفان شیعیان امیرمؤمنان علیه السلام و از هم‌فکران آنها (پیروان اهل تسنن) هستند.



منايع

١. آجرى، ابوبكر محمد، (١٤٢٠ق)، الشريعة، رياض: دار الوطن.
٢. ابن ابى الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، (بى تا)، شرح نهج البلاغة، بيروت: دار احياء الكتب العربية.
٣. ابن اثير، عزالدين، (١٤١٥ق)، اسد الغابة فى معرفة الصحابة، بيروت: دار الكتب العلمية.
٤. ابن اثير، على بن ابى الكرم، (١٤١٧ق)، الكامل فى التاريخ، بيروت: دار الكتب العربى.
٥. ابن حبان، محمد، (١٣٣٩ق)، الثقات، هند: دائرة المعارف العثمانية.
٦. ابن سمعون، محمد بن احمد، (١٤٢٣ق)، امالى، بيروت: دار البشائر الاسلامية.
٧. ابن جوزى، ابوالفرج، (١٤٠٩ق)، مناقب الامام احمد، بيروت: دار هجر.
٨. —، (١٤١٥ق)، التحقيق فى مسائل (احاديث) الخلاف، بيروت: دار الكتب العلمية.
٩. ابن حجر هيثمى، احمد بن محمد، (١٤١٧ق)، الصواعق المحرقة، بيروت: مؤسسة الرسالة.
١٠. ابن حنبل، احمد، (١٤٢١ق)، مسند، بيروت: مؤسسة الرسالة.
١١. —، (١٤١٤ق)، سؤالات ابى داود للامام احمد بن حنبل فى جرح الرواة و تعديلهم، مدينة: مكتبة العلوم والحكم.
١٢. —، (١٤٠٣ق)، فضائل الصحابة، بيروت: مؤسسة الرسالة.
١٣. ابن الملقن، سراج الدين عمر، (١٤٢٥ق)، البدر المنير فى تخريج الاحاديث و الاثار الواقعة فى الشرح الكبير، عربستان، دار الهجرة.
١٤. ابن شاهين، عمر بن احمد، (١٤٠٩ق)، تاريخ اسماء الضعفاء و الكذابين، بيروت: بى نا.
١٥. ابن عبد البر قرطبى، يوسف بن عبد الله، (١٤١٤ق)، جامع بيان العلم وفضله، عربستان: دار ابن جوزى.
١٦. —، (١٤١٢ق)، الاستيعاب، بيروت: دار الجيل.
١٧. ابن عدى، ابواحمد، (١٤١٨ق)، الكامل فى ضعفاء الرجال، بيروت: الكتب العلمية.
١٨. ابن عقيل، محمد، (بى تا)، العتب الجميل على اهل الجرح و التعديل، بى جا: بى نا.

١٩. ابن قطلوبغا، زين الدين، (١٤٣٢ق)، الثقات ممن لم يقع في الكتب الستة، يمن: مركز النعمان للبحوث و الدراسات الاسلامية.
٢٠. ابن قليج، مغطاي، (١٤٢٢ق)، اكمال تهذيب الكمال، بيروت: دار الكتب العلمية.
٢١. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، (١٤٠٧ق)، البداية و النهاية، بيروت: دار الفكر.
٢٢. ابن معين، ابوزكريا يحيى، (١٣٩٩ق)، تاريخ ابن معين، عربستان: مركز البحث العلمي و احياء التراث الاسلامي.
٢٣. ابوالمعاطي نوري، احمد عبدالرزاق عيد و خليل، محمود محمد، (١٤١٧ق)، موسوعة اقوال الامام احمد بن حنبل، بيروت: عالم الكتب.
٢٤. بخارى، محمد بن اسماعيل، (بى تا)، التاريخ الكبير، هند: دائرة المعارف العثمانية.
٢٥. ———، (١٤٢٢ق)، صحيح البخارى، دمشق: دار ابن كثير.
٢٦. ———، (١٣٩٧ق)، التاريخ الاوسط، قاهره: دار الوعى.
٢٧. بغدادى، محمد بن سعد، (١٤١٠ق)، الطبقات الكبرى، بيروت: دار الكتب العلمية.
٢٨. حاكم نيشابورى، محمد بن عبدالله، (١٤١١ق)، المستدرک على الصحيحين مع تعليق الذهبى، بيروت: دار الكتب العلمية.
٢٩. حلبى، نورالدين، (١٤٢٧ق)، السيرة الحلبية، بيروت: دار الكتب العلمية.
٣٠. خطيب بغدادى، احمد، (١٤٢٢ق)، تاريخ بغداد، بيروت: دار الغرب الاسلامي.
٣١. ———، (١٩٨٥م)، تلخيص المتشابه في الرسم، دمشق: طلاس للدراسات و الترجمة و النشر.
٣٢. ذهبى، محمد بن احمد، (١٤١٣ق)، تاريخ اسلام، بيروت: دار الكتب العربى.
٣٣. ———، (١٤١٣ق)، الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة، جدّه: دار القبلة.
٣٤. ———، (١٤٠٥ق)، سير اعلام النبلاء، بيروت: مؤسسة الرسالة.
٣٥. ———، (١٣٨٢ق)، ميزان الاعتدال، بيروت: دار المعرفة.
٣٦. ———، (بى تا)، العبر في خبر من غير، بيروت: دار الكتب العلمية.
٣٧. زركلى، خيرالدين، (٢٠٠٢م)، الاعلام، بيروت: دار العلم للملايين.



٣٨. سها زنفوري، خليل احمد، (١٤٢٧ق)، بذل المجهود في حل سنن ابي داود، هند: مركز الشيخ ابي الحسن الندوي للبحوث و الدراسات الإسلامية.
٣٩. سبكي، تاج الدين عبد الوهاب، (١٤١٠ق)، قاعدة في الجرح و التعديل، بيروت: دار البشائر.
٤٠. ———، (١٤١٣ق)، الطبقات الشافعية الكبرى، بيروت: دار هجر.
٤١. سيوطي، عبد الرحمن بن ابي بكر، (١٤٢٥ق)، تاريخ الخلفاء، عربستان: مكتبة نزار مصطفى الباز.
٤٢. ———، (بي تا)، تدريب الراوي في شرح تقريب النواوي، بيروت: دار طيبة.
٤٣. ———، (بي تا)، تفسير الدر المنثور في التفسير بالمأثور، بيروت: دار الفكر.
٤٤. شحود، علي بن نايف، (بي تا)، المفصل في أصول التخريج و دراسة الأسانيد، بي جا: بي نا.
٤٥. شوكتاني، محمد بن علي، (١٤١٩ق)، ادب الطلب و منتهى الادب، بيروت: دار ابن حزم.
٤٦. صفدي، خليل، (١٤٢٠ق)، الوافي بالوفيات، بيروت: دار احياء التراث.
٤٧. عجلي، احمد بن عبدالله، (١٤٠٥ق)، الثقات، عربستان: مكتبة الدار.
٤٨. عسقلاني، احمد بن علي بن حجر، (١٣٢٦ق)، تهذيب التهذيب، هند: دائرة المعارف النظامية.
٤٩. ———، (١٤٠٦ق)، تقريب التهذيب، سوريه: دار الرشيد.
٥٠. ———، (١٣٧٩ق)، فتح الباري، بيروت: دار المعرفة.
٥١. عيني، محمود بن احمد، (١٤٢٧ق)، مغاني الأختيار في شرح أسامي رجال معاني الآثار، بيروت: دار الكتب العلمية.
٥٢. غماري مغربي، عبدالعزيز بن صديق، (بي تا)، الباحث عن علل الطعن في الحارث، بي جا: بي نا.
٥٣. غماري، احمد بن صديق، (١٩٩٦م)، المداوي لعلل الجامع الصغير، قاهره: دار الكتبي.
٥٤. غزي، تقى الدين، (بي تا)، الطبقات السنوية في تراجم الحنفية، بي جا: بي نا.

٥٥. فالوجي، اكرم بن محمد، (بي تا)، المعجم الصغير لرواة الامام ابن جرير الطبري، اردن: الدار الاثرية.
٥٦. —، (١٤٢٦ق)، معجم شيوخ الطبري، اردن: الدار الاثرية.
٥٧. كلاباذي، ابونصر احمد بن محمد، (١٤٠٧ق)، رجال صحيح البخاري (الهداية والإرشاد في معرفة أهل الثقة والسداد)، بيروت: دار المعرفة.
٥٨. متقى هندي، علي بن حسام، (١٤٠١ق)، كنز العمال، بيروت: مؤسسة الرسالة.
٥٩. متناوي، ابراهيم عبدالفتاح، (بي تا)، طعنة في قلب علي عليه السلام، بي جا: بي نا.
٦٠. مزى، يوسف بن عبدالرحمن، (١٤٠٠ق)، تهذيب الكمال في اسماء الرجال، بيروت: مؤسسة الرسالة.
٦١. مسلمي، محمد مهدي وديگران، (٢٠٠١م)، موسوعة اقوال ابي الحسن الدار قطني، بيروت: عالم الكتب.
٦٢. مناوي، زين الدين محمد، (١٣٥٦ق)، فيض القدير، مصر: المكتبة التجارية الكبرى.
٦٣. نيشابوري، مسلم بن الحجاج، (بي تا)، المسند الصحيح، بيروت: دار احياء التراث العربي.
٦٤. واحدي، عبدالله، (بي تا)، الجداول الصغرى مختصر الطبقات الكبرى، بي جا: بي نا.
٦٥. وصابي، نورالدين، (١٤٣١ق)، تحفة اللبيب، مصر: مكتبة ابن عباس.
٦٦. هيثمي، علي بن ابي بكر، (١٤١٤ق)، مجمع الزوائد، قاهره: مكتبة القدسى.
٦٧. ياقوت حموى، شهاب الدين، (١٤١٤ق)، معجم الادباء، بيروت: دار الغرب الاسلامى.



